

طرف مصریها لشکری به‌ارمن حرکت کرد و از تاراج و نهب و قتل فروگذاری نکردند. پل‌سازان ارمن را خراب و سرکشان را اسیر کرده بکلی نام سلطنت و دولت از ارمن برداشته شد.

فتح ارمنستان به‌وسیله شاه‌عباس

در زمان سلطان محمد فاتح و شاه عباس پادشاه ایران بین عثمانی و ایران در باب ارمنستان نزاعی واقع شد؛ چه سلطان محمد از ارمنه حمایت می‌کرد و شاه عباس در این واقعه و وقایع دیگر با سلطان محمد مخالف بود. تا آن‌که شاه عباس لشکری جرار به‌طرف ارمن سوق نمود و باقی‌مانده ارمنستان را محو و نیست کرد و متجاوز از پنج هزار نفر از بزرگان و اهل صنعت را به‌اسیری آورد و در نزدیکی اصفهان قریه‌ای موسوم به‌جلفا برای آنها عطا فرمود.

بقیه‌السیف به‌اطراف عالم پراکنده گردیدند. عده بسیاری به‌طرف عثمانی فرار کرده و متحصن به‌عثمانیه گردیده، در قسطنطنیه و بغداد توقف کرده به‌امر زراعت و فلاحت و تجارت مشغول شده و در عثمانی ترقی نموده در نظام عثمانی و امور دولتی وارد شده و صاحب درجات و مراتب عالیه گردیده. جمعیتی بسیار از ارمنه به‌طرف روسیه ملتجی شده و در گرجستان و قریم و بولینا و شهرهای دیگر منزل گرفته و در روسیه اجتماعات آنها بسیار و ترقیات فوق‌العاده برایشان حاصل گردید.

آن عده‌ای که به‌ایران آمده و در جلفا مسکن گرفته، در اوایل به‌صنعت و علوم معروف و کم‌کم در همه شهرهای ایران متفرق شدند. تا آن‌که در زمان نادرشاه این جماعت اهمیت را به‌درجه‌ای رسانیده ولیکن بعد از کشته شدن نادر شاه به‌واسطه فتنه و اغتشاش ایران صدمه بزرگی به‌آنها رسید که اکثر آنها فراری شدند.

نفی و قتل ارمنه عثمانی به‌دستور سلطان عبدالحمید

جماعت کثیری هم به‌نمسا و هندوستان مهاجرت نمودند و در آنجا به‌مدارج عالیه نایل آمدند. بالجمله این طایفه در هر مملکتی نام نیکی به‌خود جلب نموده و خود را محبوب اهالی آن مملکت نمودند. تا آن‌که در زمان سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی طرف سوء ظن دولت واقع شده سلطان عبدالحمید حکم به‌طرده و نفی و قتل آنها داد. هر يك که توانستند خود را به‌طرف و گوشه‌ای انداخته عده‌ای هم به‌ایران آمدند. از آن جمله در عداد مهاجرین یکی پرنس دادیان بود که نگارنده آنچه را که از او شنیده به‌این رشته وصل می‌کند. موسی بیگ کرد برادر بحری پاشا، حاکم اسکندار پس از مراجعت از فرانسه کارهای زشت و فظیخ از قبیل قتل و نهب و بی‌ناموسی و غیرها را در باره ارمنه‌ای که در اسکندار متوطن و مشغول زراعت و فلاحت و تجارت بودند می‌کرد. هر وقت که به‌عزم شکار سوار می‌شد هر گاه شکاری هدف گلوله او نمی‌شد یکی دوتا از اطفال ارمنه را هدف

گلوله می نمود .

ارامنه عرایض تشکی و تظلم به آستانه سلطان عبدالحمید عرض و ارسال داشته مفید نیفتاد . تا آن که به توسط قونسولهای خارجه متظلم و شاکی شدند. از سده سنیه خلافت امر به احضار موسی بیک صادر گردید که در اسلامبول او را به تحت محاکمه در آورند و نمود و شش نفر شاهد از مسلمانان و ارامنه با او وارد اسلامبول گردیدند . حمایت بحری پاشا و معاونت اجزاء خلوت پادشاهی و حارسین سلطان امر را مشتمه نمود سلطان عبدالحمید از پرنس دادیان که آدم بی غرض و امینی بود و محل اعتماد سلطان، راپورت این امر را خواست. پرنس دادیان راپورت را این طور داد که: امروز طایفه ارامنه در مملکت عثمانی پراکنده و در زراعت و تجارت و خدمت به دولت مشغول ، برای خاطر بیک نفر ظالم اگر چه برادر بحری پاشا باشد، شایسته نیست جمعی را از معدلت سلطان مایوس کرد. هر گاه معدلت سلطان موسی بیک را مجازات و کیفر ندهد، ارامنه شورش خواهند نمود... در این اثنا پرنس دادیان برای فوت مادر زن خود (کنتس) مسافرت به اطریش نمود. در غیاب او امر موسی بیک منقلب گردید ، ظالم خادم به قلم رفت نمود و شش نفر شهود را شاهد زور دانستند. حکم مجازات درباره شهود صادر گردید. بحری پاشا برادر خود موسی بیک را با چهل نفر سوار به طرف کوتاهیه حرکت داد .

ارامنه از سلطان مایوس گردیدند. تشکیل کمیته‌ها و انجمنهای سری دادند که شورش کنند چند روز بعد از رفتن موسی بیک سفراء خارجه متفقاً رفتند به عمارت سلطنتی و اصرار کردند که باید ثانیاً موسی بیک محاکمه شود امر صورت اهمیت را حاصل نمود. سابقه اعمال او را قونسولها تصدیق کردند و به سلطان رسانیدند که عدلیه اظهار غرض کرده است . بالاخره سلطان عبدالحمید تلگراف کرد که موسی بیک را در بحریه مأخوذ و روانه داشتند. پس از محاکمه محکوم شد به نفی ابدی که در محکمه متوقف و محبوس باشد . اگر چه شهود بری الذمه و ارامنه از سلطان راضی شدند. لیکن کمیته‌ها و مجامع سری برقرار بود و شروع به بعض اقدامات که مقدمه شورش بود شد .

پس از چند روز پرنس دادیان از اطریش مراجعت به اسلامبول کرد. بحری پاشا به سلطان عرض کرد که : محرک شورش ارامنه پرنس دادیان است و دلیل او همان راپورتی است که شش ماه قبل داد که اگر سلطان عدالت نکند ارامنه شورش خواهند نمود .

پرنس دادیان بیک روز بر حسب عادت که به بابالی می رفت ، به قراولخانه حسام پاشا مستحفظ و یلدوز که در آنجا پرنس را خواست. پس از قدری مذاکره گفت وزیر تظلمیه با شما کار مهمی دارد. اول بروید نزد او، پرنس دادیان از رفتن به دربار منصرف و رفت نزد وزیر تظلمیه. پس از ملاقات، وزیر تظلمیه گفت: به حکم سلطان محبوسید. زیرا که شورش ارامنه را شما

بازداشت پرنس
دادیان

باعث شدید .

به هر جهت پرنس سه ماه در اطاق وزیر نظمیه محترماً محبوس بود. آنچه تقاضای محاکمه کرد کسی گوش به تقاضای او نداد. تا آن که در ماه سوم دستخط سلطان صادر گردید که چون امر به اشتباه گذشت، لذا باز بیایید سر خدمت و مشغول کار خود باشید . پانصد لیره هم با نشان عثمانی به او عطا شد و یک مرتبه هم از درجه‌ای که داشت بالا رفت .

زمانی که پرنس حضور سلطان رسید و عرض کرد آنچه من نشان دارم از خدمت بوده و هفده سال خدمت کردم. صد و پنج سال اجداد من خدمت کردند به دولت عثمانی هیچ وقت خیانتی از ما دیده نشده، حالاکه بدون تحقیق و به صرف سعایت ساعی مرا چند ماه حبس کردید، من دیگر خدمت نمی‌کنم و از خدمات نظامی استعفاء می‌خواهم .

تا چند روز هم استعفاء او را قبول نکردند. جودت پاشا وزیر عدلیه و سایرین هر قدر او را نصیحت کردند فایده نکرد. بالاخره دو ماه در اسلامبول مستعفی بود پس از آن اذن و اراده سلطانی را حاصل نمود که برود فرنگ . فلذا با شہرت گرفته وزیر نظمیه و جمعی از اعیان از او مشایعت نمودند محترماً از اسلامبول حرکت و روانه ایتالیا گردید و هفده ماه در پاریس و لندن و سایر جاها سیاحت و گردش کرد .

عزیمت پرنس دادیان به ایران

چون شاهزاده خانم، زن پرنس با زن قوام السلطنه خویش بود و مشارالیه در اطریش از طرف ایران سفیر بود فلذا قوام السلطنه نریمان خان تکلیف آمدن به ایران را به او نمود . پرنس به عزم سیاحت با قوام السلطنه در تاریخ ۱۳۰۹ وارد طهران گردید و به ناصرالدین شاه پادشاه ایران معرفی شد . شاهزاده خانم زوجه پرنس به انیس‌الدوله زن شاه نیز معرفی شد . چون مشارالیه دختر کنت سی‌جینی از معاریف مملکت مجارستان و صاحب کمالات سوری و معنوی و شش زبان را تکلم می‌نمود، فلذا طرف شور و دوستی انیس‌الدوله واقع شد. خود پرنس دادیان هم بعض اوقات طرف شور ناصرالدین شاه واقع گردید که ناصرالدین شاه بعض اوقات پاره‌ای تحقیقات از او می‌نمود. صدراعظم ایران امین‌السلطان نیز تا یک اندازه خوش رفتاری می‌نمود و لیکن از جهت دوستی پرنس با امین‌الدوله سوء ظنی به او بهم رسانید .

در این اوقات سفیر کبیر عثمانی در طهران خلید بیک گرد بود، که از دوستان بحریمی پاشا بود. به سلطان عبدالحمید راپورت داد که پرنس دادیان آمده است به ایران و طرف اعتماد پادشاه و مشغول است که برای آرامنه امتیازی بگیرد. وزراء ناصرالدین شاه خصوص امین‌الدوله با او مرادوات مخفی دارند الی آخره .

سلطان عثمانی که عده بسیاری از آرامنه به اشاره او در یک روز به قتل رسیدند و اگر جلوگیری سفراء خارجه نبود یک نفر از آنها در مملکت عثمانی زنده نمی‌ماند و آن

همه مقدمات که برای حفظ خود و مملکت خود دیده بود ، البته از خواندن این راپورت به خیال افتاد .

علیهذا اولاً از طرف سوریا پاشا منشی باشی سلطان يك تلگراف به پرنس دادیان مخابره شده که سلطان شما را می‌خواهد البته بی‌تایید اسلامبول . پرنس جواب داد که من نوکر نیستم و از نوکری دولت استغفاء دادم . کاری با سلطان ندارم و نخواهم آمد . ثانیاً از طرف پدر زن پرنس کنت سی‌جینی ، تلگرافی مخابره شده که اگر نیاید در حق خودتان بد کردید . پرنس جواب داد که زمستان و سردی هوا مانع است از مسافرت . امتناع اول و معذرت ثانی مؤید و مصدق راپورت سفیر کبیر خلید پاشا گردید .

فلذا تلگرافات متوالیه از طرف سلطان و وزیر خارجه به سفارت مخابره شد که او را مانع شوید و نگذارید که بماند . قهراً و جبراً او را از دولت ایران بخواهید و روانه دارید . خلید

مناقشه بین ایران و عثمانی

بيك به ناصرالدین شاه اظهار کرد . ناصرالدین شاه هر وقتی به يك عذری جواب می‌داد . تا آن که يك روز میرزا ابوترابخان نظم‌الدوله پرنس را ملاقات نموده به او گفت شاه فرموده است که : چندی در مرآ ظاهر نشوید و از منزل خود بیرون نیاید که احزاء سفارتخانه عثمانی می‌خواهند تورا بگیرند . به صدر اعظم امین السلطان سپرده‌ام که تلگراف کند و کار را اصلاح نماید .

بالجمله امین السلطان تلگرافاً استفسار نمود که پرنس دادیان مهمان است بر ما . نمی‌توان بدون جهت او را مأخوذ داشت ، مگر آن که جانی و یا مقصر دولت باشد . در جواب مخابره نمودند که پرنس نه جانی است و نه مقصر بلکه طرف اعتماد و محبت سلطان است . اما چون مرخصی گرفته و نوکر دولت است . فلذا سلطان او را خواسته است .

ناصرالدین شاه جواب داد چون چنین است و خودش مایل نیست من نمی‌گذارم جبراً او را ببرید . باز تلگراف شد که تا مدت تبعیت او که پنج سال است منقضى نشود ، کار به او رجوع نکنید و پول و مواجیبی هم به او ندهید و مالیه او را که در اسلامبول داشت توقیف کردند و نگذارند از خانواده خودش هم کمکی به او بشود . زن پرنس پولی در بانک اطریش داشت ، آن را هم توقیف کردند . امر گذران بر پرنس مغشوش شد و شاهزاده خانم گرفتار مرض سختی شد . ناصرالدین شاه محرمانه يك دفعه به توسط امین الدوله چهار صد تومان و يك دفعه هم به توسط امین السلطان پولی برایش فرستاد . انیس الدوله هم از شاهزاده خانم همراهی کرد و تولزان طبیب مخصوص شاه را برایش فرستاد . تا آن که بهتر شد و پرنس در هر اداره‌ای که کار خواست به او ندادند و از سفیر عثمانی ملاحظه داشتند . در اداره کمپانی امنیه کار خواست ماهی پنج تومان بیشتر مواجب نمی‌دادند . لذا پرنس از لایبى ، در وکالت دعاوی وارد شد . چند کار بزرگ از پیش برد و پولی جمع کرد .

واگذاری پستخانه به پرنس دادیان

امین الدوله پستخانه را به او واگذارد. قوانینی در پستخانه بر قرار کرد که هنوز باقی است. لیکن پس از شش ماه باز سفارت عثمانی در مقام بازخواست برآمد. لذا پرنس به حکم شاه استعفاء داد. دو روز قبل از مقتوله شدن ناصرالدین شاه که روز چهارشنبه بود شاه در قلهک از او دیدن کرد و در آنجا وعده داد که بعد از جشن حکم تبعیت او را صادر کند. در زمان مظفرالدین شاه که نصرالسلطنه وزیر گمرک شد، پرنس دادیان را مدیر کل گمرکات قرار داد. هفت ماه و نیم در گمرک ماند. باز عثمانیها عقبه کردند و او را از کار انداختند. پس از گذشتن مدتی قلیل، پنج سال مدت تبعیت او منقضی گردید. تذکره تبعیت دولت ایران به او داده شد و او را آجودان مخصوص و رئیس مستحفظین شخصی شاه قرار دادند. دیگر عثمانیها اقدامی رسمی نکردند ولی باطناً در کار بودند (۱).

به واسطه تقرب پرنس دادیان به دو پادشاه مقتدر که یکی ناصرالدین شاه و دیگری مظفرالدین شاه بود ارامنه در ترقی و در ازدیاد بودند، در پستخانه و ادارات دولتی وارد شدند. این واقعه یا باعث سوء ظن عثمانیها گردید و یا درباریها به خیال افتادند که به این بهانه بین ملت و دولت نفاق اندازند و مظفرالدین شاه را در باره علما متغیر کنند. لذا صورت استشهادهای در اسلامبول و کردستان در خفاء تمام کردند که مظفرالدین شاه محرک شده است ارامنه را بر قتل سلطان عبدالحمید و در همین اثناء يك کالسکه که در آن پامپ بود در اسلامبول نزدیک به مسجد سلطان ترکید و يك نفر جوان ارمنی این تدبیر را کرده بود که سلطان را بقتل رساند.

استفتاء از آقای بهبهانی

در این ایام در طهران عباسعلیخان شوکت صورت استفتائی نوشت و از آقای بهبهانی جواب گرفت که صورت سؤال به این مضمون بود:

چيست حکم کسی که محرک شود ارامنه را بر قتل پادشاه اسلام؟ (صورت جواب قریب به این مضمون بود): هر کس که محرک شود ارامنه را بر قتل سلطان اسلام او مفسد است و حکم مفسد به نص شریفه قرآن قتل و صلب و نفی است الخ.

استفتاء را آوردند خدمت آقای طباطبائی که ایشان هم چیزی بنویسند. جنابش به واقعه مسبوق و کاغذ را دور انداخته متغیر شده و فوراً در مقام علاج برآمده و به توسط جناب آقا میرزا محسن پیغام داد برای آقای بهبهانی که اگر این استفتاء را پس نگیرید پادشاه بر ما متغیر خواهد شد و زحمات ما به هدر خواهد رفت، دیگران جناب اعتماد الاسلام آقا سید علاء الدین داماد دیگر آقای بهبهانی را دیده او را محرک شدند که آقای بهبهانی را ملاقات کند. لیکن جناب آقا میرزا محسن کار را بخوبی انجام داد و آنچه

(۱) حالات پرنس دادیان با خدمات او به ایران بعد از این ذکر می شود.

لازم بود بجا آورد و آقای بهبهانی را با آن قوت قلب که همه کس می‌داند ترسانید. تا آن که آقای بهبهانی به نفس نفیس خود به سفارتخانه عثمانی رفت و به هر قسم بود استفتاء را گرفته پاره کرد و فرمود شما با من دوست و من باشما دوستم این استفتاء يك روزی موجب قتل من می‌شد و باعث اضرار وقتنه. باری خرده کاغذها را برداشت و همان ساعت آمد منزل آقای طباطبائی و مزه‌ده معدوم شدن استفتاء را داد این بود واقعه تکفیر .

نگارنده که این بیان را به طریق اختصار به اجزاء انجمن گفت فرح و انبساطی فوق‌العاده شامل همگی گردید . دیگر از وقایع تاریخی که این ایام در انجمن مذاکره شد این است که باید داعی به ایالات فرستاد و سرداران ایران را از قبیل سردار ارفع - سردار اسلطنه و حاج علی قلی خان سردار اسعد و امیر مخم و سایر سرداران بختیاری و سرداران قشائی و ایل شاهسوند و غیرها را با خود کنیم و نیز تجارتخانه‌های معتبر را از قبیل جمشیدیان و جهانیان و غیرها را ، با خود متحد کنیم که در موقع مفید افتد .

دیگر آن که از قراری که مسموع می‌شود . از طرف روسها بعض اقدامات می‌شود و بعضی را پول می‌دهند . نمی‌دانیم مقصود از این پولها چه می‌باشد و روسها برای چه پول خرج می‌کنند ؟ آقایان علماء اجراء دستخط شاه و عدالتخانه را تقاضا می‌کنند . جمعی از دوستان در وطن در خیال اصلاح اداره دولت ، گروهی در خیال عزل عین‌الدوله و نصب امین‌السلطان می‌باشند ، اینها هیچ کدام راجع به روس نمی‌باشد. خرج کردن روس و انگلیس و دل سوزی آنها برای ما از روی چه مأخذ است ؟

جناب ذوالریاستین فرمود : پول دادن انگلیس و روس را به

رشوه دادن

بعضی من هم شنیده‌ام ، لیکن معلوم نیست واقعبت داشته باشد .

روسها

نگارنده گفت : من از جاهای دیگر اطلاعی قطعی ندارم ولیکن

بطور قطع و یقین می‌دانم که در چند شب قبل از این هزار تومان از طرف روسها برای آقای طباطبائی برده‌اند و جنابش رد فرموده‌است . این هزار تومان از طرف روسها به توسط ملک و رشیدیک برده شده‌است . آقای طباطبائی فرموده‌است : اگر این پول را می‌دهند که من بر نفع آنها اقدامی کنم این امری است محال و اگر باید بر ضرر آنها اقدام کرد که هیچ عاقلی پول نمی‌دهد که در مقام ضرر دهنده خرج شود وانگهی من آنچه پول بخواهم ملت من خواهد داد و از من مضایقه ندارند . پس چگونه من ملت خود را گذارده از دشمن ملت خود پولی که نمی‌دانم به چه قصد به من می‌دهند قبول کنم ؟

بالجمله آقای طباطبائی پول را قبول نکرده و رد فرمود . حتی آن که در وقتی که حاج ملک و رشیدیک از منزل آقا خارج شدند ، رشیدیک که از اشخاص درست و صحیح بود عرض می‌کند : به اجداد طاهرینت قسم است که اگر این پول نحس را قبول کرده بودی اول کسی که به شما بی‌اخلاص می‌شد و سلب عقیده‌اش می‌شد من بودم و از این

امتناع و رد، من نهایت امیدواری را حاصل نمود .

حالا که معلوم می‌شود پولی در کار هست ، خوب است ما مردم را بیدار کنیم و از این کار جلوگیری نکنیم . در این مقام که رشته تاریخ را به اعتراض چند جمله قطع کردم مناسب بود از اداره جمشیدیان و جهانیان و شرح حالات بعضی سرداران ایران خصوص سردار ارفع و سردار اسعد را نیز ذکر کنم . لیکن چون این جمل مشروح و مفصل است خصوص وقایع ارباب جمشید که حاوی بعض وقایع تاریخی است و در جلب او به انجمن مخفی دوم که در خانه اسدالله خان ابوالفتح زاده بود و همچنین همراهی اداره جهانیان در بعض مواقع که مشتمل بر بسیاری از وقایع تاریخی است . فلذا در این مقام از ذکر آنها انعام و در آخر همین جلد دوم در طی حالات رجالیه به درج آنها می‌پردازیم ، پس برمی‌گردیم به رشته تاریخ و گوئیم :

دستگیری مجدالاسلام

روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که انجمن در خانه جناب ذوالریاستین تشکیل یافت يك ساعت به غروب مانده مجدالاسلام رفت منزل دبیر حضور منشی رسائل . لدی‌الورود دبیر حضور خطری که متوجه به او بود به طریق کنایه و اشاره به او رسانید . لیکن از آنجائی که مجدالاسلام مطمئن به مبادی عالیه بود اهمیت به واقعه نداد . نگارنده آمد به خانه خود در ساعت هشت از شب گذشته در بستر راحت خفته بودم که شنیدم درب حیاط را می‌کوبند ، پس از جواب و استفسار معلوم گردید از محل و مکان مجدالاسلام استفسار می‌کنند . بعد از دقت و تأمل معلوم شد جمعی سواره و پیاده که متجاوز از صد نفر بودند اطراف خانه را گرفتند چون از پیش احتیاط خود را دیده بودم و هر شب درب خانه را از پشت قفل می‌نمودم که احدی نتواند در را باز کند ، به این جهت درب خانه با نهایت استحکام بود از آنها اصرار از من انکار که صدای نایب هادی‌خان را که ملتب به خبیر دربار بود شنیدم که گفت : ما مجدالاسلام را می‌خواهیم اگر این جاست بگوئید . در جواب گفتم: تا عصر با هم بودیم او رفت به خانه دبیر حضور من آدمم به خانه خود ، دیگر مرا اطلاعی نیست .

بالاخره خبیر دربار که شخص درویش مسلکی بود و در این گونه موارد دستگیری از فقراء و مراعات مظلومین را می‌نمود به آدم مجدالاسلام گفت: رفقای مجدالاسلام را به ما نشان ده و بعد از اندکی توقف روانه شدند .

صبح آن شب معلوم گردید مجدالاسلام را گرفتار و دستگیر نمودند . چه بعد از آن که در خانه فرصت شیرازی و خبیرالممالک و غیره ریختند و مجدالاسلام را ندیده اسباب و اموال مردم را به غارت بردند چنانچه مرسوم آن زمان بود که نوکر دیوان به هر خانه وارد می‌شدند ، اسباب خانه را به غارت می‌بردند .

عجب آن که مأمورین در هر خانه که برای فحش از مجدالاسلام وارد شدند اسباب خانه را که قابل و ممکن الحمل بود با خود بردند . جز خانه خود مجدالاسلام که جز نوکر او را گرفتند و اذیت کردند دیگر چیزی نبردند . گویا بیچارگی اهل و عیال مجدالاسلام بر آنها مؤثر افتاد .

باری اول طلوع صبح صادق رد مجدالاسلام را به خانه حاجی عبدالحسین تاجر اصفهانی رسانیده از پشت بام به خانه ریخته در حالت خواب مجدالاسلام را گرفتار نموده و آنچه از اسباب خانه حاجی عبدالحسین که ممکن بود به غارت رفت .

مجدالاسلام به نگارنده گفت : مرا پیاده آوردند تا نزدیک قهوه خانه ای و آنجا برای حاضر کردن درشکه توقف کردند . گفتم قدری آب بدهید ، کسی آب نداد . درشکه حاضر شد ، مرا در درشکه نشانیده به خانه نیرالدوله حاکم تهران بردند . از آنجا به خارج دروازه و در کهریزک دو فرسخی طهران رسانیده ساعت و کیف بغلی و قدری پول که با او بود از او گرفته .

چگونگی بازداشت مجدالاسلام

قبل از گرفتاری مجدالاسلام میرزا حسن آقا مدیر رشديه را هم گرفتار نموده و به کهریزک برده بودند . دیگر از مأخوذین میرزا آقا اصفهانی بود او را گرفته به خانه عین الدوله برده از آنجا به خانه نیرالدوله و از آنجا به کهریزک رسانیده و از قرار تقریر میرزا آقای اصفهانی هزار تومان اسکناس در بغل مشارالیه بوده ، آن را هم در خانه نیرالدوله از بیرون آوردند .

سه نفر از تجار بایه را نیز گرفتار نمودند ، یکی آقا محمدجواد اصفهانی و دیگری آقا میرزا علی خان اصفهانی و دیگری حاج حیدر نجف آبادی . لکن بعد از مدتی از هر یک صد و پنجاه تومان گرفته و آنها را رها کردند (۱) .

بابت این سه نفر چون مشهور بود برای اتهام دیگران نیز بهانه و مستمسکی بود . پس از گرفتاری حضرات ، آنها را تبعید به کلات نمودند . آقای طباطبائی پیام داد برای عین الدوله که سبب گرفتاری مجدالاسلام چه بود ؟ مجدالاسلام از دوستان حضرت والا بود که راپورت و اخبارات ما را به شما می داده است . عین الدوله در جواب گفت : از قراری که می گویند مجدالاسلام بایی است . لکن اعظام الممالک فراشبازی عین الدوله محرمانه پیام داد که گرفتاری مجدالاسلام برای نوشتجاتی بوده که به دست آمده و الان حاضر است . بعلاوه اعلیحضرت شاهنشاه مدتی است که دستخط فرموده اند که او را نفی بلد کنند .

در گرفتاری مجدالاسلام و سایرین اقوال مختلف است . ولی آنچه که نگارنده تحقیق

(۱) در زمان صدارت مرحوم مشیرالدوله حاجی حیدر پولتی را پس گرفت .

کرد و از هر يك از آنها شنیده و دیده در این مقام ذکر می‌کنم :

سبب گرفتاری مجددالاسلام

مجددالاسلام از اشخاص عالم و طالب تجدد . در روزنامه ادب خدمات بزرگ کرد، روی مردم را به دولت باز نمود. فضاحت‌اعمال درباریان را به گوش مردم رسانید . اول مقاله‌ای که در روزنامه ادب برضد دولت استبدادیه نوشت مقاله‌ای است که در شماره صد و شصت در صفحه اول به عنوان مجلس مبعوثان مقاله‌ای درج نمود و نیز در همان روزنامه در صفحه سوم که واقعه ارامنه و مسلمانان قفقاز را می‌نویسد بعض کنایات و تعریضات را درج نموده و نیز در شماره صد و شصت و چهار در صفحه پنجم در عنوان بقیة تدین مایة تمدن احتیاج مردم را به مجلس مبعوثان و قانون عدالت و مساوات را باالصراحت و لزوم سلطنت مشروطه را گوشزد مردم می‌نماید. و نیز در کاریکاتورهایش خرابی ادارات دولتی و بی‌حسی مردم را بخوبی اظهار و نشان می‌دهد .

دیگر آن که مجددالاسلام به دوستی عین‌الدوله متهم گردید و مردم را گمان این بود که مجددالاسلام را پورت‌ده و خفیه‌نویس عین‌الدوله است و برای رفع اتهام از خود در مجالس علناً از عین‌الدوله بد می‌گفت و کمر او را به عین‌الدوله خُبردادند بدگفتن او را. دیگر آن که در واقعه چوب‌زدن ظفر السلطنه به حاج میرزا محمد رضا کرمانی ، مجددالاسلام در تهران در مقام مذاکره برآمد و خاطر عین‌الدوله را مکدر نمود.

دیگر آن که مجددالاسلام بستگی خود را به انجمن مخفی در مجالس اظهار می‌داشت به حدی که موجب خیال عین‌الدوله گردید و دستخطی از پادشاه صادر کرد که مجددالاسلام را تنبیه و تبعید دارد دبیر حضور به مجددالاسلام رسانید . فلذا مجددالاسلام يك شال شیروانی و يك قلمدان تقدیم عین‌الدوله نمود و عکس او را در روزنامه ادب ترسیم و نقش نمود ، عریضه عرض کرد و هزار تومان پول خانه از عین‌الدوله استدعا کرد ، عین‌الدوله تقدیمی او را رد نمود و پنجاه تومان هم برحسب توسط میرزا آقا اصفهانی به او داد .

اگر چه پول خانه را نداد ، اما دیگر در مقام تبعید و سیاست مجددالاسلام بر نیامد، تا آن که مجددالاسلام نقل مکان از خانه به خانه نمود . پاره‌ای از کاغذهای باطله که در طاقچه خانه‌اش مانده بود ، به دست یکی از کرمانیها افتاد که در خانه اول او منزل گرفته بود . چند کاغذ خطرناک در بین آنها بود به توسط یکی از اهل کرمان به اعظام‌الممالک رسید که کاشف از خیالات مجددالاسلام بود .

دیگر آن که عین‌الدوله خواست ترسی به آقایان بدهد . این بیچاره‌ها را مأخوذ داشت که دیگران عبرت بگیرند . علت دیگر ، علت مشترک بود که در بیان سبب گرفتاری مدیر رشديه خواهد آمد. (مجددالاسلام را يك امر بزرگ کرده است در نزد عقلاء و آن این است که در زمان استبداد مجددالاسلام را به کلمات فرستادند . در زمان خرابی مجلس و

بمباردمان مجدالاسلام طرف بهض و عداوت امیر بهادر گردید ، حتی آن که خواستند او را چوب زده نفی بلد نمایند . در زمان مشروطه هم مجدالاسلام را گرفتار و نفی بلد نمودند با آن که دشمنانش به مجالست و مخالطت و مراودت با او افتخار می نمودند . چنان که در موقع خواهد آمد ان شاء الله .

سبب گرفتاری میرزا آقا اصفهانی

میرزا آقا اصفهانی از تجار اصفهان بود که چند سال در اسلامبول به عنوان تجارت زیست کرد . در سفر آخر مظفرالدین شاه به فرنگستان به عنوان ملاقات در بارها به فرنگستان مسافرت نمود . از معاشرت با رجال دربار هم ضعف آنان را دانست و هم دید خلاف و نفاق آنان را . فقط از بین آنها ناصرالملک را پسندید ولیکن مقصود را در دوستی با عین الدوله یافت ، به این جهت عازم به مسافرت ایران گردید .

در سیزدهم ماه رجب ۱۳۲۳ وارد طهران شد و حرفهای تازه در مجالس می گفت و از وطن مدافعه می نمود و دوستی خود را با عین الدوله تکمیل می نمود . تا این که عین الدوله دانست که پاره ای مقالات جبل المتین از قبیل مدافعه وطن و غیره از ترشحات قلم مشارالیه است . فلذا از میرزا آقا خواهش نمود که قانونی از برای دولت ایران بنویسد . مشارالیه قانونی نوشت و در خیال بود که عین الدوله را وادار نماید به این که دولت را مقننه نماید ، کتابچه قانون را داد به عین الدوله ، او هم داد به ممتازالدوله که آن را بخواند و اگر کسری دارد به آن ضمیمه نماید .

ممتازالدوله پس از خواندن کتابچه به میرزا آقا گفت : خیلی تند رفتید . این مرد به خیال خواهد افتاد و سوء ظن از تو حاصل خواهد نمود . بهر جهت عین الدوله از کتابچه قانون سخت متوحش گردید نسخه اول آن کتابچه در نزد نگارنده موجود است و عمّا قریب خواهد آمد .

دیگر آن که میرزا آقا در مجالس مردم را بیدار و آنان را به حقوق خود آگاه می کرد . دیگر آن که با علماء و آقازاده ها مراوده می نمود و آنان را محرك بود . دیگر آن که تأسیس کتابخانه ملی را باعث شد و در واقع اول مؤسس آن کتابخانه میرزا آقا گردید . آقا سید نصرالله که از سادات اخوی بود ، با نصره السلطان و ملک المتکلمین و جمعی دیگر از دانشمندان را با خود متحد نمود و پول معتدبه داد و هم جمع نمود تا صورت کتابخانه ملی را دایر نمود این کتابخانه محل اجتماع دانشمندان و وطن دوستان و تجددخواهان بود . چنانچه در موقع خواهد آمد .

علت دیگر علت مشترک بود که در واقعه مدیر رشده خواهد آمد (۱) عجاله که وقت

(۱) پس از خرابی مجلس الی اکنون که وقت تنقید و طبع این تاریخ است ، پاره ای امور از میرزا آقا صادر شده که موجب سوء ظن ملت واقع شد و همه وقت یک عده جماعت با او طرف بودند که در موقع خواهد آمد .

رفتن او است به‌طرف کلات مبنوی دولت و محبوب در نزد ملت است .

سبب گرفتاری مدیر رشديه

میرزا حسن آقا مدیر رشديه، از اشخاص با حرارت و درست-
کار ، در زمان امین‌الدوله صدراعظم ایران پس از آن‌که
مدتی در تبریز در تأسیس مدارس و مکاتب زحمات کشیده

به‌تهران آمد و تأسیس مدرسه رشديه را نمود .

در واقع مؤسس مکاتب به‌وضع جدید این شخص است ، در اوایل ورودش مقدسین
و بعض از مردم او را مثل يك نفر كافر نجس‌العین می‌دانستند چه‌که الف و باء را تغییر
داد . فتحه را که تا آن وقت زیر می‌گفتند صدای بالا نام نهاد، ضمه را که تا آن وقت پیش
می‌نامیدند صدای وسط می‌گفت ، کسره را که تا آن وقت زیر می‌خواندند صدای پائین
می‌خواند، و همچنین خط عمودی و خط افقی یاد اطفال داد و کذا در مکتب خانه‌ها که در
سرگذرها و بازارها پسران و دختران با هم می‌نشستند ، چه ضرر داشت که باید در مدرسه
بیایند . دیگر آن‌که چوب و فلکه در مدرسه نیست، اطفال خودسر بار می‌آیند شیخ سعدی
صد سال قبل گفته است :

استاد معلم که شود کم آزار خرسک بازند طفلان در بازار

فریاد مقدسین در مجالس بلند شد که آخر الزمان نزدیک شده است ، که جماعتی
بایی و لامذهب می‌خواهند الف و باء ما را تغییر دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و
کتاب به آنها یاد دهند .

دیگر آن‌که اطفال را زبان خارجه تعلیم داده است که به آنها گفته است شمار لفظی
و شمار خطی و این صورت را یاد اطفال داد (۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹) مجملا رساله هم از
بعض علماء تألیف شد. در رد مدارس و تکثیر اولیاء مدارس .

لیکن پس از دخول آقای طباطبائی و تأسیس مدرسه اسلام، مردم کم‌کم دانستند که
این مدارس عبارت از همان مکاتب است و این ارقام حساب است، نه زبان خارجه و
تغییری هم در الف و باء داده نشد همان الف و باء قدیم است ، منتها قدری مشکل تر
از آن .

حاج میرزا حسن آقا هم دانست که این مردم قابل نیستند ، خرده خرده از حرارت
افتادو برای ترویج مقصود خود روزنامه‌ای ایجاد کرد موسوم به روزنامه مکتب . خواست که
در روزنامه مردم را بیدار کند و به ترویج معارف بکوشد، لیکن وزیر علوم و وزیر انطباعات
از روزنامه او و سایر جراید جلوگیری کردند . در این اثناء که مهتم بود در نزد عین-
الدوله که این شخص را اگر به حال خود گذارد، علاوه بر این‌که الف و باء را تغییر
خواهد داد و روزنامه نویس هم شده است .

گناه روزنامه نویسی کمتر از گناه مدرسه تأسیس کردن نیست و گناه گاهی هم به

کتابخانه ملی می‌رود که این هم گناهی است که عفو ندارد. بعضی اوقات هم در خانه و مدرسه بعضی را دور خود جمع می‌کند.

خبر دادند به عین‌الدوله که میرزا حسن مدیر رشديه را دیدند که شب‌نامه منتشر می‌نموده است، باز راپورت رسید که عصر سه‌شنبه ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ هجری در منزل مدیر رشديه انجمنی تشکیل یافته است که اجزای آن از این قرار است: مجدالاسلام کرمانی، ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا آقا اصفهانی و صدای مدیر رشديه بلند بود که چرا باید (سانسور) برای جراید قرار دهند. چرا باید روزنامه علمی به نظر وزیر انطباعات برسد. و نیز راپورتی دیگر رسید به عین‌الدوله که مدیر رشديه عصر چهارشنبه ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ در خانه آقای طباطبائی مذکور داشته است که مواجب خود را تقدیم دولت کردم و به عین‌الدوله گفتم: مواجب و حقوق بگیر از دولت بر سه قسم است: اول نظام و مستخدمین در ادارات دولتی، دوم عجزه و فقراء، سوم مفت خورها. حقوق دو قسم اول را بدهید، ولی قسم سوم را چند سالی ندهید و در عوض قرض دولت را بدهید و امر مالیه را هم اصلاح کنید و من اول مواجب خود را تقدیم می‌کنم. فرمان مواجب را دادم به عین‌الدوله، عین‌الدوله پس داد و گفت: من متشکر شدم از انسانیت و شاه‌پرستی تو. به او گفتم: من این مواجب را به تو ندادم که تو متشکر شوی و به من رد کنی من تقدیم دولت کردم این رد خیانتی است به نوع، عین‌الدوله فرمان را قبول کرد، پس از ده روز خبر شدم مواجب مرا در باره سه نفر از بستگان خود برقرار کرده است.

این است که امر دولت اصلاح نخواهد شد، تا این گونه اشخاص جاهل بی علم در این مسندها باشند حال ماها این قسم خواهد بود. راپورت این دو مجلس عین‌الدوله را ترسانید و سه نفری که در آن مجلس بودند که مجدالاسلام و میرزا آقا و مدیر رشديه است گرفتار شدند. نگارنده را به واسطه بستگی به آقای طباطبائی متعرض نشدند. این بود علل گرفتاری این سه نفر. ولی نگارنده عملاً قریب نوشتجات این سه نفر را که دست آورده‌ام درج در این تاریخ می‌دارم که حالات آنان را نیز کاذب خواهد بود.

صبح شنبه (۲۴) ربیع‌الثانی ۱۳۲۴، از جهت تبعید حضرات ترس و واهمه افتاد در بین مردم. احدی در خیال توسط و استخلاص آنها بر نیامد. چند روز بعد از آن طلاب در خانه آقای طباطبائی اجتماع نموده، ادیب‌المجاهدین کرمانی فریاد بر آورد که امروز مجدالاسلام و میرزا آقا و مدیر رشديه را گرفتند و تبعید کردند. جواب شما آقایان را دادند که بایی بودند، فردا خودتان را گرفته و تبعید می‌کنند و به همین اسم و اتهام متهم خواهید شد. اگر برای وقایع خودتان هم باشد ساکت نباشید، لکن فریادهای ادیب‌المجاهدین (۱) مفید نیفتاد بلکه این هیاوهی ادیب‌المجاهدین به صورت يك گلوله شده که

(۱) شرح حالات ادیب‌المجاهدین بعد از این مشروحاً خواهد آمد، ان شاء الله.

بعدها او را مجروح و نزدیک بود مقتول نماید .

در همین ایام بیچاره صحابفاشی عریضه‌ای به شاه عرض کرد و
محبوس گردید که مجمل آن از این قرار است :

حبس کردن صحابفاشی

صحابفاشی پولی از ارباب جمشید گرفته و خانه‌عبالشی را
به عنوان رهن یا بیع شرط داد به ارباب جمشید، مدت منقضی شد ، ارباب جمشید در مقام
تصرف خانه برآمد ، صحابفاشی عریضه‌ای حضور شاه عرض کرد که ارباب جمشید طلبی از
من دارد و می‌خواهد خانه سی هزار تومانی عیال مرا در عوض چهارده هزار تومان
بپرد مستدعی است که دستخط مبارک را صادر فرمایند که مهلتی به من بدهد تا به مرور
طلب او را پردازم . حکم جوابیه و دستخط این بود :

جناب اشرف اتابک اعظم - صحابفاشی را زنجیر کنید، تا طلب ارباب جمشید را
پردازد. فلذا صحابفاشی را گرفته حبس نمودند، پس از توسط آقایان علماء او را از زندان
خارج نموده، در خانه شریف‌الدوله که رئیس محاکمات خارجه بود محترماً حبس نمودند.
گاه گاهی بنده نگارنده و جناب آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی دیدن
او می‌رفتم. يك شب که آن جا بودیم مستحفظین و نوکرها مشغول کارهای شخصی خودشان
بودند . به او گفتیم اگر میل دارید شما را فرار داده ببریم خانه آقای طباطبائی . اجزاء
انجمن مخفی هم همه گونه باشما همراهی دارند. در جواب گفت من مال کسی را نخورده‌ام
خانه سی هزار تومانی مرا می‌خواهند در مقابل دوازده هزار تومان ببرند، دو هزار
تومان دستی هم به من می‌دهند . بگذارید مردم این ظلم‌ها را ببینند ، بلکه بیدار شوند .
تاکنون کسی ندیده‌است که عارض و متظلم را حبس و زنجیر کنند ، فقها در تعریف
مدعی می‌نویسند: المدعی من لو ترك ترك . یعنی مدعی کسی است که اگر ترك دعوی کند
واگذارده می‌شود. من مدعی و عارضم حالا محبوس و زنجیری شده‌ام. هر قدر از این
ظلم‌ها بیشتر شود ملت زودتر بیدار می‌شود . قدر عین‌الدوله را بدانید که این فشارها را
می‌آورد هرچه فشار بیشتر باشد ملت زودتر به خود خواهد آمد . باری صحابفاشی در
خانه شریف‌الدوله ماند تا آن که خانه خود را واگذار نمود و از ایران خارج شد .
روز دوشنبه نهم جمادی‌الاولی تلگراف مجدالاسلام از کلات آمد، چند روز بعد هم
کاغذهای آنها رسید که نگارنده بعضی از آن مکاتیب را که کاشف از حالات محبوسین است
در این تاریخ خود درج می‌نماید که خوانندگان تاریخ وضع محبوسین و سلوک دولتیان را
از این مکاتیب استنباط نمایند .

مکتوب مجدالاسلام به عنوان آقای طباطبائی

محضر مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا
میرزا سید محمد روحنا فداء - شرح حال این بنده شکسته بال،

از کلات

به نحو اجمال آن که بعد از آن که بر حسب فرمایش شاهزاده نیرالدوله حاکم
 طهران جمعی فراش اوباش به سرم ریختند و از رختخوابم کشیدند و به منزل
 ایشان بردند بدون سؤال و جواب و ملاقات ، درشکه حاضر با جمعی سواره
 کشیک خانه به کهریزک (۱) آوردند . در آن جا جناب آقا میرزا آقا هم ملحق
 شد حاج میرزا حسن هم از صبح حاضر بود ، عصری از آن جا به خاتون آباد
 آوردند شب را ماندیم و صبح به طرف خراسان حرکت کردیم . حالا صدماتی که
 در بین راه وارد شده است لایق مذاکره نیست روز هشتم که شبیه غره جمادی
 الاولی باشد وارد خراسان شدیم سه روز در مشهد بودیم . ترتیب پذیرایی جناب
 حاج آصفالدوله بماند برای هنگام شرفیابی . بعد از آن ما را به کلات آورده اند
 شرح آنچه در عرض راه دیده ایم مناسبت با این مختصر عریضه ندارد . اجمالا
 چهل منزل راه را در سیزده روز طی کردیم ، والله سیزده ساعت خواب نکردیم .
 اما حالت حالیه طوری است که به طور حتم می دانیم که اگر تا يك ماه دیگر این
 جا باشیم خواهیم مرد . زیرا که هوای کلات به قدری گرم است که روزها مثل
 ماهی که از آب دور افتاده باشد ، از این طرف به آن طرف لهله کنان می رویم و
 دیوانه وار می دویم . شبها هم به واسطه زراعت شالی آن قدر پشه دارد که امکان
 ندارد بشود خوابید . اهالی این جا تماماً بالای بامهای بلند در وسط پشه بند
 می خوابند ولی ما که جائی غیر از محبس نداریم پشه بند هم نداریم . بعلاوه قلعه
 کلات مارهای غریب دارد ، کمتر از روزی است یکی دو تا کشته نشود . اغلب روزها
 تب و لرز هم بدیدن ما خواهد آمد . اما دوا و غذا چه عرض کنم . بلی چیزی که
 هست حاکم این جا شخص مسلمانی است . والله اگر او فی الجمله ملاحظه نمی کرد ،
 حالا دیگر هزار مرتبه مرده بودیم ، لباس ما همان لباسی است که از طهران
 داشتیم هر قدر که قابل نبوده و یغما نشده باقی است در کلات هم يك ذرع کرباس
 پیدا نمی شود . ما هم که يك دینار پول نداریم . به هر کس هم در طهران تلگراف
 کردیم و جزئی وجهی خواستیم جواب نداد ، با تمام این مطالب جگرم برای غربت
 اهل خانه کباب است . زیرا که بنده در طهران کسی را ندارم که پرستار عیالم
 باشد . يك زن علویه غریبه حامله در شهری مثل طهران با پنج نفر صغیر معلوم
 است چه خواهد گذرانید . از تمام اطلاعات در این جا محروم مانده ام . پست در
 این جا نیست . تلگراف هست ، ولی ما پول نداریم که تلگراف نمائیم . مجعلا

(۱) کهریزک مزرعه ای است در دو فرسخی طهران و در آنجا کارخانه قند

خداوند قهار منتقم می‌داند که بر من بی‌گناه چه صدمات وارد آورده‌اند. به‌ذات پاک خداوند از هیئت آدمیت خارج شده‌ایم. يك ماه است حمام ندیده‌ایم و... اگر حالات را شرح بدهم اسباب کسر قلب مبارکت می‌شود و چون می‌دانم حضرت حجة الاسلام فراموش نفرموده‌اید و اگر پیشرفت داشته باشد در استخلاص بی‌گناه بیچاره آواره اقدام بلکه اهتمام خواهند فرمود، لهذا استدعائی ندارم مگر آن‌که گاه‌گاهی بفرستید در بنده منزل از مخدره علویه و اطفالم دلجوئی نمائید و او را امیدوار کنید و سلامتی آنها را هم تلگرافاً به بنده اطلاع فرمائید که خیالم آسوده باشد. وصیت‌نامه‌ای هم شروع کرده‌ام امید است اجل مهلت بدهد، تمام نموده به حضور مبارک بفرستم. شاید به آسودگی بمیرم. با دست بسته و قدم شکسته و تن تبار و هوای آتشبار و مراقبت مستحفظین بهتر از این نمی‌توانم جسارت کنم. خداوند سایه‌ات را بر اهالی مستدام فرماید و مقاصد قلبیه حضرتت را در اصلاح مملکت و ترفیه حال مسلمانان بر آورد. (فدائیت مجدد الاسلام).

مکتوب میرزا آقاخانیهانی به آقای طباطبائی

حضور مبارک امام المجاهدین، حجة الاسلام والمسلمین، ملجاء الفقراء والمساکین، آقای آقا میرزا سید محمد دامت برکاته - افوض امری الی الله - عرفاً باید هنگام حرکت خدا حافظی کرده باشم، ولی چون حرکت بلا اراده بود موفق نشدم. لذا این عریضه را در مقام شکر و عذر می‌نویسم. اما عذر از عدم شرفیابی هنگام حرکت، در کف شیرنر یا روباه ماده هر کدام را که تصور فرمائید.

ترتیب حرکت: صبح شنبه بیست و چهارم شهر ربیع الثانی ۱۳۲۴ اتابک (عین الدوله) احضار فرمود. بعد از احضار امر به ملاقات نیرالدوله و آمدن وزیر دربار (امیربهداد) با درشکه به کهریزک و از آنجا به طرف خراسان، روز هشتم وارد خراسان و بعد از سه روز توقف، عازم کلات و امروز نهم است که وارد کلات شده‌ایم. در منزل حکمران کلات که محمدابراهیم خان از خوانین پازکی برادر جلیل‌الملک بیگلربیگی خراسان مهمان هستم. هوای کلات با مزاج ما سازگاری ندارد. من که نمی‌دانم چرا آمده‌ام؟ از مجددالاسلام هم هرچه سؤال می‌کنم می‌گوید نمی‌دانم.

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را

که به جرم عشق بازی زجه می‌کشند ما را ؟

اما شکر این است که بعضی از دوستان همچو تصور کرده بودند که این